

گفتگو با استاد امینی کهنسالترین
استاد قالیباف ایران

۹۰ سال، از کمال الملک تا امروز



اشاره:

○ استاد، در آغاز از خودتان برای خوانندگان «فرش ایران» بگوئید، کی و کجا متولد شده‌اید؟

● در مورد سال تولد من دوروایت وجود دارد، به روایتی در سال ۱۲۸۰ و به روایت دیگر در سال ۱۲۸۲ شمسی متولد شده‌ام. می‌دانید که آن زمان شناسنامه نبود و تولد بچه‌ها را پشت فرآن می‌نوشتند، از همین روست که تاریخ تولد من هم دقیق مشخص نیست اما معلوم است که تابستان بدلیا آمده‌ام چون خانواده‌ام از تهران برای فرار از گرما به «قشند» ساوجبلاغ نزدیک «هشتگرد» در ۸۰ کیلومتری پایتخت رفته بودند که من آنجا

او کهنسالترین استاد قالیبافی ایران است. نود سال از عمر پهرارش می‌گذرد. گرد گذر ایام را می‌توان در چهره و موی برقی رنگ بلندش دید. با این همه در نود سالگی بسیار هوشیار است، خوب می‌بیند، خوب می‌شنود و بسیار حاضر جواب است. در جشنواره هنر ایران در آلمان که پانزده سال گذشته بوسیله شرکت «توسن Thyssen» و با همکاری شرکت ملی نفت ایران و وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی در شهر «دوسلدورف» جریان داشت، دکتر محمد خاتمی وزیر سابق ارشاد در روز بازگشایی جشنواره حالش را پرسید و او با حاضر جوابی تمام پاسخ داد که «آقای وزیر برای پرسیدن حالم قدری دیر شده است. اگر عمرم چنین طولانی نمی‌بود، شما حالا می‌بایست در گورستان جویای حالم می‌شدید!»

استاد جمشید امینی بافنده و طراح کهنسال فرش را می‌توان تاریخچه متحرکی از هنر ایران دانست. او یکی از چهار شاگرد «کمال الملک» است که هنوز در قید حیاتند. استاد امینی در هنر قالیبافی ایران چهره منحصر به فردی به شمار می‌رود و تنها کسی است در جهان که تنها با نگاه به یک تابلو و بدون آنکه آن را بروی کاغذ شطرنجی پیاده کند، می‌تواند آن را بیافد. یعنی کاری را که نقاش با رنگ و قلم موانجام می‌دهد، او با ترکیب کرب و پشم و گره زدن آنها به انجام می‌رساند، کاری غیر ممکن که تاکنون غیر از وی کسی دیگر در جهان موفق به انجامش نشده است.

استاد به «جشنواره هنر ایران» در دوسلدورف رفته بود، همراه پسرش که پزشکی است و مراقب حال پدر و از سوی دیگر نقاش، طراح و بافنده چیره دستی است. خوشبختانه استاد سر حال و زنده دل روزگاری گذراند، اما در این سن و سال نمی‌تواند زیاد به سفر برود و اگر برود حتماً باید فرزند طبیعی در کنارش باشد. از همین رو برخلاف قولی که داده بود نتوانست امسال در هفتمین سمینار آموزشی اتحادیه حضور داشته باشد، اما به یاد او و آرزوی سلامتی و عمر طولانی برایش، گفت و گوئی را که با استاد داشتیم، به چاپ می‌دهیم.

استاد امینی اهل کرمان نیست اما یادی از او در فصلنامه کرمان که متعلق به کرمانیها که خود صاحبان قدیمی صنعت و هنر فرشبافی هستند، مسلماً بی‌مناسبت نیست.



* همزمان همواره قالیچه ای

با طرح مینیاتور که استاد امینی آنرا

در سال ۱۳۶۰ بافته و یکی از آخرین

کارهای وی محسوب می‌شود.

کرمان

بدنیا آدمم و بعد همراه خانواده به تهران بازگشتم.

○ کار فرشبافی را کجا آغاز کردید؟

● ده ساله بودم که فرشبافی را از يك معلم قالیبافی آموختم و دو سال پیش او کار کردم. پانزده سالم بود که به «کمال الملك» نقاش بزرگ ایران معرفی شدم. آن زمان میرزا محمد غفاری (کمال الملك) به تازگی «مدرسه صنایع مستظرفه» را دایر کرده بود. در آن روزگار به هنرهای زیبا می گفتند «صنایع مستظرفه». یکی از بستگان من آنجا بود. «آقا» صورت خودش را نقاشی کرده بود و می خواست از روی آن يك فرش تابلویی بافته شود. آن قوم و خویش ما مرا با خود به مدرسه برد و معرفی کرد. «آقا» چند سؤال از من کردند که جواب دادم. بعد بغلم کردند و گفتند: «آن که می خواهم همین است!» و به این ترتیب کارم را شروع کردم. آنجا يك کارگاه قالیبافی بود که بعداً تبدیل شد به «موزه کمال الملك».

استاد حائری سرپرست کارگاه بود که منم زیر نظر ایشان کار می کردم خود آقا (کمال الملك) هم هر روز می آمد و به کار بافت رسیدگی می کرد و عیب هایش را تذکر می داد. وقتی تابلوی اول تمام شد آقا صورت «رافائل» را که کشیده بودند، دادند بیافم، بعد هم «رامیرانده» را که خیلی به وی علاقه داشتند، بعد هم تابلوی شیر نر و ماده را. کمال الملك را سال ۱۳۰۷ به خراسان تبعید کردند و مدرسه به هم خورد. بعد دوباره مدرسه به ریاست شاگرد کمال الملك «اسماعیل آشتیانی» دایر گشت که تا سال ۱۳۲۰ باز بود و بعد از آن به کلی به هم خورد.

○ شما در مدرسه کمال الملك نقاشی هم یاد گرفتید یا فقط به کار قالیبافی مشغول بودید؟

● نقاشی هم آموختم. ولی تا حدی که رنگ آمیزی را یاد بگیرم و آن را در بافت تابلوها به کار بینم.

○ شنیده ام که شما تنها کسی هستید که بدون استفاده از کاغذ شطرنجی و طرح چهارخانه بندی شده، می توانید چهره بیافید، آیا این امر صحت دارد؟

● بله درست است. در جهان سابقه ندارد که کسی تابلو یا عکسی را مقابل خود بگذارد و بدون اینکه هیچ نقشه ای از آن پیاده کند، بتواند آن تصویر را بیافد ولی من این کار را می کردم. می دانید که يك نقاشی از رنگهای مختلف درست شده. نقاش طرح خود را می زند و بعد قلم مو بر می دارد و با استفاده از رنگهای گوناگون و ترکیب آنها، طرح خود را رنگ آمیزی می کند. ولی آیا این کار را در قالیبافی و با پشم و کرک و ابریشم هم می شود کرد؟ اما من می کردم. تابلو نقاشی با عکس را می دادند به من و من با دیدن آن پشمهای مورد نیاز خودم را با رنگهای گیاهی مانند روناس و اسپرک و قرمز دانه و برگ مو و پوست انار و غیره رنگرزی می کردم و با آنها و با نگاه به عکس تابلو را می بافتم.

○ این کار را چگونه انجام می دادید، آیا شگرد خاصی برای این کار وجود دارد که بشود یاد گرفت؟

● نه شگرد خاصی وجود ندارد. این يك استعداد خدادادی است که چشم و مغز آدم باید همزمان با بافت مثل قلم مو و رنگ کار کند. معلم اصلی من پروردگار است. موقع بافت او را در کنار خود دارم و با عشق او کار می کنم. گاهی برای يك گره ۵-۶ رنگ مختلف کرک را قاطی می کنم. يك رشته کرک می دانید که چقدر نازک است. حالا آن را به ۵-۶ قسمت تقسیم کنید ببینید چه می شود، اما من برای آنکه رنگ آمیزی تابلو را درست از کار در بیاورم، این کار را می کردم.

○ آیا شاگردانی هم تربیت کرده اید؟

● کاری که من می کردم، استعداد خدادادی خاصی می خواست که همه صاحب آن نبودند. چندین شاگرد داشتم که آمدند یاد بگیرند ولی نشد و پس از مدتی رفتند. بعد از شهریور ۲۰ که رضاخان رفت، مین باشیان به من گفت که کلاس دایر کنید و شاگرد تربیت کنید، ولی نشد... به هر حال در وزارتخانه (صنایع مستظرفه) ماندم و بازنشسته شدم.

○ آیا هنوز هم فرش می بافید؟

● تا دوسه سال پیش می بافتم. آخرین کارم هم تابلو حضرت مریم (ع) است. ولی پس از آن نتوانستم. چشمم دیگر درست نمی بیند.

○ فرزندانتان چطور، آنها هم در کار قالیبافی هستند؟

● یکی از پسرهایم که پزشکی است، طراح و قالیباغ خوبی است. به او گفتم پزشکی زیاد است پسرا هنر یاد بگیر و او هم حرفم را گوش داد و در کنار تحصیل پزشکی، برای سرگرمی قالی هم می بافد.

○ استاد شما ۸۰ سال قالیبافی کرده اید، در این مدت چند فرش بافته اید و کجا هستند؟

● ۵۰-۶۰ تا که اکثر آنها را نمی دانم کجا هستند. یکی از آنها تابلوی پل «ورسک» است که

قطاری را هنگام عبور از روی پل نشان می دهد. قوام السلطنه که نخست وزیر بود. موقعی که می خواست برای مذاکره در مورد نفت شمال به شوروی برود، آن فرش را برد و به استالین هدیه کرد. وقتی برگشت پاداش زیادی به من داد و گفت استالین آن قدر که به آن فرش احترام گذاشت، به من نگذاشت. از فرشهای دیگرم سه تخته را حسین خواجه توری خرید که مادرش برادرزاده ناصرالدین شاه بود. دو قطعه را به حکیم الملك که نخست وزیر بود دادم. ابوالقاسم فروهر هم دو تخته دارد. بقیه هم در چهارگوشه دنیا پراکنده اند. تابلوی شیرهای نر و ماده را هم پروفیسور شیخ که معاون محمود بدر وزیر فرهنگ بود خرید. آنشب پول نداشتم برای بچام شیر بخرم ولی صبح آن فرش را فروختم و به زندگیم زدم. بی پول که شدم، در خانه مردم نرو حتی پدرت. یکشب صبر کن. خدا خودش روزی رسان است!

○ استاد شما تا اینجا از گذشته صحبت کردید، در حال حاضر وضع را چگونه می بینید و از دولت چه انتظاری دارید؟

● والله بعد از انقلاب تا حالا، تازه آمده اند سراغمان و حالمان را می پرسند. به وزیر ارشاد هم که دیدید گفتم حال مرا باید در گورستان می پرسیدند. ولی همینقدرش هم متشکرم. هنرمند جماعت پول و ثروت نمی خواهد. من پول می خواهم چه کار کنم؟ خانه ام تابلویی دارم که ۳۰ میلیون تومان قیمت دارد ولی من نمی فروشم چون پول ارزشی برایم ندارد. روزی ۲۰۰ گرم بیشتر غذا نمی خورم که آنرا هم خدا روزی رسان است و می رساند. اما هنرمند احترام می خواهد. ارزش اجتماعی می خواهد. دولت امروز اگر می خواهد کاری برای هنرمندان انجام دهد، بهترین کار این است که از جمله کارهایی که برای خودش واجب می شمارد، یکی هم هنر باشد. اگر چنین شد، کارها خودبخود درست می شود. والسلام!

(به نقل از «فرش ایران» چاپ آلمان)



* کمال الملك و رامیرانده دو تابلو از آثار «کمال الملك» که امینی در جوانی آنها را به فرش تبدیل کرد.